

# حقوق بشر میراث مشترک جهانی: در آستانه سده بیست و یکم

از: دکتر رضاسیمبر  
عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

## چکیده

مقاله حاضر کاوشی در تحول مفهوم حقوق بشر در سطح بین المللی است. امروز در آستانه سده بیست و یکم و هزاره سوم میلادی، ارزشها، حقوق، سیاست و... باید خود را با واقعیت‌های جدیدی منطبق سازند. در این میان پدیده حقوق بشر یکی از جدی‌ترین و حیاتی‌ترین موضوعات قابل بحث است. در این مقاله تلاش داریم با توجه به سابقه بحث درباره حقوق بشر در روابط بین الملل، وضعیت فعلی آن را بررسی کنیم و افقی به سوی آینده ترسیم نماییم. اندیشه اصلی این است که نظام و ستفالیایی حاکم بر مفهوم دولت، در حال رنگ باختن است و در این رابطه حقوق بشر نیز یکی از عوامل مؤثر در ایجاد تحول محسوب می‌شود. در مرحله فعلی روابط بین الملل، مسائلی مانند حقوق بشر با بسیاری مسائل گوناگون مرتبط است. اگر چه کماکان مفهوم دولت در دست نخبگان سیاسی در قالب نظم گذشته ادامه خواهد یافت اما هر چه کمتر انحصار پیشین خود را حفظ خواهد نمود. روند یگانگی و یکپارچگی در بازارهای جهانی و حرکت به سمت ایجاد فرهنگ مشترک بین المللی بویژه از طریق انقلاب ارتباطات تسریع کننده امور محسوب می‌شود. در این چارچوب، حقوق بشر نیز به عنوان میراث مشترک جهانی محتاج تفاهم و توافق است.

ما مصمم هستیم:

- نسلهای آینده را از آثار دهشتناک جنگ برهائیم؛ جنگی که دوبار در زمان حیاتمان اندوه و مصیبتی ناگفتنی را بر نسل بشر وارد آورد، و
  - دوباره ایمان خود را به اصول اساسی حقوق بشر مورد تأکید قرار دهیم و بر اهمیت و شرف نوع بشر صحنه گذاریم... و
  - شرایطی را بنا نهیم که بر اساس آنها، عدالت و احترام نسبت به معاهدات حقوق بین الملل حفظ شود، و
  - پیشرفت اجتماعی و استانداردهای برتر زندگی در سایه آزادیهای اجتماعی فراهم شود.
- برای رسیدن به این اهداف باید:
- تحمل هم و زندگی با یکدیگر را در صلح و آرامش به عنوان همسایه تمرین کنیم، و

امروز که آخرین صفحات کتاب قرن بیستم در حال ورق خوردن است، در فصل مربوط به حقوق بشر، اعلامیه جهانی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ به عنوان یکی از جدی‌ترین اسناد در این حوزه مطرح می‌باشد. البته همانطور که همه آشنایان به اسناد ملل متحد می‌دانند منشور ملل متحد چارچوبی نهادین را برای مهندسی این اعلامیه فراهم آورده بود. به عبارت دیگر منشور هندسه لازم برای حقوق بشر و آزادیهای اساسی را طرح کرده بود.

در منشور آمده بود که اعضای سازمان مصممند تا ایمان خود را بر اصول انکارناپذیر حقوق بشر حفظ نمایند و بر ارزش حیات، بر ارزش کرامت و شرافت همه انسانها، بر برابری مردان و زنان و بر تساوی ملل کوچک و بزرگ صحنه گذارند. در منشور سازمان ملل که در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو به امضای اعضای سازمان رسید، آمده بود که

سیاست بین الملل هر ج و مرج گونه است، چرا که در نظام بین الملل اقتدار مرکزی وجود ندارد. هیچ قدرت متمرکزی وجود ندارد که رفتار کشورها نسبت به یکدیگر را دیکته کند. می توان سیاست داخلی را به زمین فوتبال و سیاست بین الملل را به جنگل تشبیه کرد که قوانین جنگل گونه ای نیز بر آن حاکم است. اگرچه هر دو مورد دارای محیط رقابتی هستند اما در زمین فوتبال قوانینی حاکم و داوری در کار است اما در جنگل همواره قدرتمندان پیروزند. در چنین محیطی اصل «بکش تا کشته نشوی» حاکم است و نتایج همیشه یکسان است: تنازعات خشونت آمیز یا جنگ تمام عیار.

### حقوق داخلی و حقوق بین الملل

از قرن هفدهم به بعد تلاش شد نوعی نظام حاکمیت در سطح جهانی شکل گیرد تا از این راه به ایجاد و نگهداری صلح و امنیت کمک شود. شکل گیری حقوق بین الملل و ایجاد سازمانهای بین المللی هم در این راستا بوده است و تشکیل آنها گامی در جهت تحقق جهان گرایی به شمار می رود.

حقوق بین الملل از دو جهت با حقوق داخلی تفاوت دارد:

نخست، در حقوق بین الملل قدرت جهانی حاکم با حاکمیت جهانی وجود ندارد که در عین حال از قوای قهریه لازم برخوردار باشد. حقوق بین الملل تنها می تواند از طریق اعمال متقابل، محاصره، تحریمهای انفرادی یا دسته جمعی، انسداد حسابهای مالی، تحریمهای تجاری و مقابله به مثل به اجرا گذاشته می شود.

دوم، از آنجا که در سطح جهانی قانون گذاری بین المللی وجود ندارد حقوق بین الملل با حقوق داخلی متفاوت است. قانون گذاری نیست تا بتواند برای همه کشورها به طور مشابه قانون سازی کند. بنابراین در حقوق بین الملل اصل بر رضایت دولتهاست و این کشورها هستند که باید مفاد حقوق را قبول کنند و تلویحاً یا آشکارا پذیرای آن باشند. مسائل و موضوعاتی که در حیطه حقوق بین الملل قرار می گیرند بسیار متفاوتند و شامل مسائلی مانند جنگ و تجاوز، حقوق بشر، حقوق دریاها، فضای خارج از جو، قطب جنوب، محیط زیست و نظام نوین اقتصادی جهان می شوند.

### از ستفالی تا سانفرانسیسکو

موضوعاتی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است علی الاصول در تضاد با نظام و ستفالیایی هابزی می باشد. در آن نظام دولتها دارای حاکمیت مساوی تصور می شوند، در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر موضوعات موجود میان حکومتها و شهروندان آنها را مدنظر دارد و نه رابطه میان دولتها را. بر اساس ماده ۱ اعلامیه همه موجودات بشر مساوی

● با یکدیگر متحد شویم تا مهیاکننده صلح و امنیت باشیم.

● با قبول اصول و روشهای نهادینه، اطمینان یابیم که برای حفظ منافع عامه جهانی هرگز از قوای قهریه استفاده نخواهد شد، و  
● از نظام بین الملل برای ارتقاء و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی همه جامعه جهانی بهره برداری خواهد شد.

برخی از مفسران مسائل حقوق بشر با نگاهی مثبت، تأکیدات تازه ای در مفاهیم ذکر شده در منشور می یابند در حالی که برخی دیگر معتقدند این بیانیه موفقیت جهانی به همراه نداشته است و باید در کارآیی آن با دیده شک و تردید نگریست.<sup>۲</sup>

اما به هر حال، به نظر می رسد این وعده ها، وعده هایی بزرگ برای جامعه جهانی باشد؛ وعده دوران جدیدی که در آن رابطه میان ملتها بر اساس قانون استوار باشد و سازمانی جهانی اختلافات و تنازعات را به صلح و آرامش تبدیل کند. امروزه پس از نیم قرن کماکان این وعده ها به واقعیت نپیوسته و گرچه تحولات مثبتی رخ داده است اما دنیا مانند گذشته در آتش جنگ و منازعات می سوزد. اما پس از فروپاشی نظام جنگ سرد، امیدهای تازه ای در جامعه بین المللی با گرفته است. دوران جدیدی که هم شاهد روند جهانگرایی (globalization) و هم چندپارگی (fragmentation) است. دورانی که وقوع دورخداد مهم باعث شد تا جامعه بین المللی مانند گذشته نسبت به حقوق بین الملل با بی اعتمادی بنگردد و این پرسش مهم را مطرح سازد که چگونه ساز و کارهای حقوقی بین المللی می توانند در عین به ارمان آوردن همکاری جهانی، چندپارگی را نیز در سطح بین المللی کمرنگ نمایند.

در سال ۱۹۹۱ جامعه جهانی ثابت کرد که در صورت مهیا بودن شرایط، تجاوز را سرکوب می کند. در این سال صدام حسین بعد از تجاوز به ایران، دست به تجاوز به کویت زد. اما با توجه به فراهم بودن شرایط لازم، مانند توافق قدرتهای بزرگ، معیارهای برتر اقتصادی، اهداف واضح و روشن، همچنین توافق بر سر مخارج جنگ، امکان دفع تجاوز فراهم شد. این در حالی است که هنوز خیلی از کشورها نمی توانند با توجه به این نمونه به سازمانهای جهانی بویژه به سازمان ملل متحد اعتماد کنند. آنها حتی نمی توانند باور داشته باشند که در شرایط مساوی سازمان ملل متحد دست به اقدام مشابهی بزند و عملکردهمانندی در قبال دفع تجاوز از خود نشان دهد. برای نمونه در بحران بوسنی و هرزگوین، جامعه جهانی شاهد تلاشهای ناکام برای دفاع از مسلمانان و حفظ یکپارچگی بوسنی بود. در این مورد شرایط نامناسب جنگ، منابع اقتصادی ناکافی و اختلاف و تضاد درباره اهداف جنگ و... باعث شد که ابرقدرتها علاقه ای به جلوگیری از فروپاشی بوسنی نداشته باشند.

این دو نمونه به خوبی نشان دهنده این واقعیت است که چگونه محیط سیاست داخلی و بین المللی با یکدیگر تفاوت دارد. در حالی که سیاست داخلی بر اساس یک نظام مقتدر مرکزی عمل می کند

و آزاد آفریده شده‌اند. در اینجا مراد تنها شهروندان يك دولت خاص نیست و همه شهروندان در همه کشورها مدنظر قرار گرفته‌اند. این اعلامیه بیان و تفسیر ارزشهای جهانی (Universal Values) است و در صدد نیست که از طریق سیاسی یا دیپلماتیک مصالحه‌ای میان دولتها ایجاد نماید.

برای روشنتر ساختن هر چه بیشتر مطلب بهتر است نگاهی اجمالی به نظام و ستفالیایی داشته باشیم؛ نظامی که در بین سالهای ۱۶۴۸ تا ۱۹۴۸ تکامل پیدا نمود و بر روابط بین الملل حاکم بود. باید ماهیت حاکمیت دولتها را از دیدگاه حقوقی- اجتماعی توضیح دهیم و رابطه آن را با اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر معاهدات مربوط به این مفاهیم تبیین کنیم. این توضیحات به ارزیابی نظام جهانی حقوق بشر بخصوص پس از سال ۱۹۴۵ منتهی می‌شود. پرسش مطرح این است که آیا این فعالیتها و شکل گیری نظامهای حقوق بشر به قانونگرایی جدیدی در سطح بین المللی منتهی خواهد شد یا نه؟ آیا این اعلامیه‌ها صرفاً شعاری و بی محتوا هستند و به قول توماس هابز «تنها حرفند و هیچ قدرتی ندارند که از انسانها حمایت کنند» یا آنکه واقعاً دارای محتوا و کاربردی می‌باشند.

## نظام ۱۶۴۸

درباره نظام و ستفالیایی که کم کم از سال ۱۶۴۸ شکل گرفت و توسعه یافت این برداشت وجود داشت که در چارچوب آن کشورها با حاکمیت مساوی در کنار هم خواهند زیست. این موضوع در اصل اول از هفت اصل فهرست شده در ماده ۲ منشور ملل متحد آمده است.

دولتهای حاکم دارای سرزمین و مرز مشخصی هستند. آنان از حاکمیت داخلی برخوردارند بدین معنا که دارای حد اعلائی قدرت در سرزمین خود می‌باشند. میانی قدرت می‌تواند در موارد تقنینیه، قضائیه و مجریه اعمال شود. این در حالی است که حاکمیت خارجی به معنای داشتن آزادی در اعمال این حاکمیتهاست. از طرف دیگر دولتها در مقابل یکدیگر از برابری به شکل رسمی برخوردار می‌باشند. اگر به همین مفهوم از دیدگاه اجتماعی- اقتصادی نگریسته شود می‌توان گفت که اقتصاد ملی بوسیله نهادهای مستقل دولتی قانونمند می‌شود. و در عین حال از آنها حمایت می‌کند و در مواقع ضروری به عنوان آخرین حربه از ابزارهایی مانند ارتش ملی برای تحمیل اراده دولت استفاده می‌شود. در این رابطه دکتترین تفسیر کننده، نظریه لیبرالی دولت می‌باشد. در این دکتترین به دولتها مانند اشخاص به دیده تساوی و برابری نگریسته می‌شود و در عین حال آنها از حقوق خود گردانی هم بهره‌مند می‌باشند.<sup>۳</sup>

مفهوم حاکم در نظام و ستفالیایی پوزیتیویسم قانونی (legal positivism) بود بدین معنا که قانون واقعی آن است که از خواسته دولتها نشأت گیرد؛ ارزشها یا قوانین طبیعی نمی‌توانند هنجارهای حقوقی را

شکل دهند مگر اینکه توسط دولتها به رسمیت شناخته شده باشند. به عبارات دیگر يك قانون به صرف اینکه ارزشمند یا اجتناب ناپذیر است به قانون تبدیل نمی‌شود، مگر اینکه آن قانون در حیطه خواسته حاکمیت دولتها قرار گیرد.

نکته دیگر این است که قانون در درون دولتهای ملی بطور یکجانبه اعمال می‌شود، اما میان دولتها قوانین باید اظهار و بیان شوند. این مسئله در قالب معاهدات و موافقتنامه‌ها نمود می‌یابد. بهر حال رضایت طرفهای بازبر شرط لازم و ضروری برای شکل گیری قوانین می‌باشد. هیچگونه روند و هنجاری وجود ندارد که نشان دهد قوانین عمومی بین المللی بطور خود به خود جزئی از قوانین داخلی محسوب می‌شوند. بنابراین حقوق بشر در سطح بین المللی تنها در صورتی به شکل قوانین داخلی در می‌آید که دولتها آن را به رسمیت شناخته یا به نوعی آن را قبول کرده باشند.

پس از قرن نوزدهم میلادی، با تأکید عمده‌ای که بر شکل دادن به قوانین اساسی در سطح ملی و حکومت قانون به عمل آمد در حاکمیت هابزی، محدودیتهایی به وجود آمد. علاوه بر این رژیم رو به ظهور و گسترش معاهدات بین المللی که قوانین مربوط به جنگ را شکل می‌داد و شرایط صلح مانند مسائل اجتماعی و اقلیتهای ملی را قانون مند می‌نمود باعث شد تا حقوق بین المللی بیش از پیش پررنگ شود. در برخی از این معاهدات ارزشها و اصول مشترکی مانند حقوق مربوط به جنگ بیان شده بود که جزو حقوق بشر دوستانه بین المللی (International Humanitarian Law) به شمار می‌آید. این روند از بیانیسه پاریس درباره قوانین دریائی، شروع شد و با بیان حقوق اجتماعی و حمایت از اقلیتهای، و به وجود آمدن سازمان جهانی کار و جامعه ملل در سال ۱۹۱۹ ارتقاء و تکامل پیدا نمود.

«حاکمیت» در سرزمین به معنای کنترل موثر و اعمال حاکمیت در حقوق داخلی است و نه در قواعد بین المللی. در معیار حاکمیت، دولت نظامی است که بتواند نظم و قانون را حفظ نماید و تعریف آن به هیچ مولفه دیگری مانند حفظ دموکراسی و غیره بستگی ندارد. همچنین سایر موارد مانند داشتن توانایی برای ایجاد روابط با سایر دول نیز در این نمای کلی دارای جایگاه چندان مستحکمی نمی‌باشد.

حال اگر نظم و ستفالیایی در شرف از بین رفتن است باید به نوعی نشان داد که این قدرتهای بنیادین در حال انتقال به جامعه بین المللی می‌باشد و قدرت حاکم دولتها به طور جدی در معرض تهدید قرار گرفته است. به نظر می‌رسد حاکمیت دولتها در روندی جدی در حال کمرنگ شدن است و میراث ۱۹۴۸ و نه ۱۶۴۸ دارای نقش موثری در جریانات بین المللی می‌باشد.

## تخطی و اطاعت از حقوق بین الملل در میان دولتها

وقتی گفته می‌شود هیچ دستگاه قانونگذاری در سطح بین المللی وجود

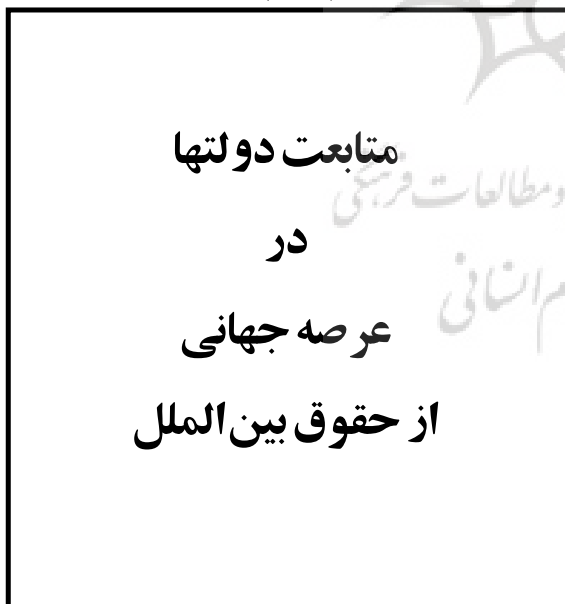
داشته باشند بهتر است به اصول اساسی حقوق بین الملل احترام بگذارند. این پدیده نظام رفتار متقابل نامیده می شود. یعنی تاهنگامی که طرف مقابل به اصولی احترام می گذارد شما هم احترام بگذارید. بسیاری از توافقات تجاری بر اساس رفتار متقابل صورت می گیرد. برای نمونه در مقررات گات گفته می شود وقتی کشوری با تعرفه های گمرکی و غیره کار را برای کشور دیگر سخت کرد طرف مقابل می تواند از وسایل تلافی جویانه استفاده و مقابله به مثل کند.

ج. نظام تلافی جویانه: دلیل دیگری که دولت ها را وادار به پیروی از حقوق بین الملل می نماید ترس از اعمال تلافی جویانه و تحریم است. برای نمونه استفاده از سلاح های شیمیایی بر اساس پروتکل ۱۹۲۵ ژنو ممنوع اعلام شد. در این مورد هر دو کشور آمریکا و انگلستان در خلال جنگ دوم جهانی ذخایر معتناهی از سلاح های شیمیایی در اختیار داشتند اما از ترس اینکه طرف مقابل از آن استفاده نماید آنها را به کار نمی بردند.

د- نظام اعتباریابی: از طرف دیگر نقض حقوق بین الملل باعث می شود تا اعتبار کشورها در سطح جهانی از بین برود و این مسئله خود به زبان این گونه کشورها خواهد بود. دولت - کشورهایی که به رفتارهای غیر قابل پیش بینی دست بزنند به عنوان دولتهای غیر قابل اعتماد و سپس به عنوان دولتهای منفور شناخته می شوند. اینگونه کشورها هرگز در روابط بین المللی دارای جایگاه مناسبی نخواهند بود. (نمودار شماره ۱)

نمودار شماره ۱: نظامهای فعلی متابعت دول از حقوق بین الملل

نظام انسجام بخش



نظام رفتار متقابل

ندارد و هیچ کس قوانین را در جامعه جهانی تحمیل نمی کند در نگاه اول تعجب آور خواهد بود اگر کشوری از حقوق بین الملل متابعت کند. برای نمونه در سال ۱۹۸۴ رایی در سطح جهانی به حمایت از دولت ساندینیست نیکاراگوئه صادر شد که آمریکا را به خاطر حمایت از فعالیت گروه های ضد دولتی (کنترها) محکوم می کرد. اما دولت آمریکا به این رأی اهمیتی نداد. و وقتی نیکاراگوئه در این مورد اعتراضی را در شورای امنیت مطرح کرد آمریکا رای شورا را و تو نمود. این گونه نمونه ها از تخطی از حقوق بین الملل، اصالت و ماهیت حقوق بین الملل را زیر سؤال می برد.

در حالی که در سطح داخلی سرپیچی از قانون می تواند مسئله مهمی باشد در میان کشورها و در سطح بین المللی موارد متعدد سرپیچی از حقوق بین المللی مشاهده می شود. البته نباید فراموش کرد که بخشی از حقوق بین الملل مانند آزادی دریاها به عنوان يك اصل معمول توسط کشورهای رعایت می شود، یا احترام به سفارتخانه ها و کنسولگریها از اصول جاافتاده بین المللی محسوب و بندرت نقض می شود. بنابراین می توان ادعا نمود که اگر چه در سطح بین المللی حقوق مربوطه آنگونه که انتظار می رود کار آیی ندارد اما در عین حال از آنچه که تصور می شود نیز بهتر کار می کند.

امروزه دولتها می کوشند همه کارهای خود را حتی اگر مشکوک و سوال برانگیز هم باشند، در سایه حقوق بین الملل توجیه نمایند. برای نمونه آمریکائیهامداخله خود را در پاناما که در دوران ریاست جمهوری جورج بوش رخ داد بر اساس ماده ۵۱ منشور سازمان و بر اساس مسئولیتهای تعریف شده در معاهدات کانال پاناما، توجیه می کردند. در مقابل نوریه گابراساس حقوق بین الملل حرکت نظامی آمریکا را زیر سؤال می برد و در این راستا ادعا می کرد که يك زندانی جنگی است و نه يك جنایتکار معمولی.

متابعت از حقوق بین الملل يك اصل اخلاقی نیست اما دلایل گوناگونی وجود دارد که علت متابعت کشورها را از حقوق بین الملل توجیه می کند. در اینجا به چهار نظام گوناگون در این رابطه اشاره می شود:  
الف- نظام انسجام بخش: حقوق بین الملل چارچوبی برای رفتار منسجم و منظم در روابط بین الملل به وجود می آورد. اگر هنجارهای رفتاری مانند مصونیت دیپلماتیک وجود نداشته باشد دولتها ایجاد رابطه با یکدیگر را بسیار دشوار خواهند یافت. با توجه به این نکته دولتها دستکم برای حفظ منافع خود خوبتر از املزم به رعایت حقوق بین الملل می بینند؛ مانند راننده ای که برای سلامتی خود و جلوگیری از سوانح از قوانین راهنمایی و رانندگی حتی در نبودن پلیس متابعت می کند.

ب- نظام رفتار متقابل: ممکن است حقوق بین الملل به صورت متقابل مورد احترام و اجرا قرار گیرد. برخی از دولتها در بسیاری از موارد منافع طولانی مدت رعایت حقوق بشر را از منافع کوتاه مدت نقض آن بیشتر می یابند. دولتها می بینند اگر خواهند در آینده با یکدیگر رابطه

## حقوق بشر در عرصه جهانی : تحول از دیدگاه سنتی به دیدگاههای نو

از دیدگاه سنتی حقوق بین الملل، افراد صرفاً در محدوده حاکمیت دولتها مطرح بودند و اگر در خارج از مرزهای ملی به آنان صدمه یا خسارتی وارد می آمد این تنها دولتها بودند که در صورت تمایل می توانستند از اتباع خود حمایت کنند. اما با به وجود آمدن تحولات بین المللی این مفهوم دچار دگرگونی شد. در این تحولات حقوق بشر از حوزه صرف صلاحیت دولتها خارج و به حوزه روابط بین الملل منتقل گردید. تاریخچه این تحولات به معاهدات ۱۶۴۸ از نابرك (Osnabruk) و ۱۷۸۷ برلین برمی گردد. در این معاهدات با حمایت از حقوق مذهبی و حقوق اقلیتها تنگناهای موجود در حقوق بین الملل در رابطه با حمایت از حقوق افراد بر طرف شد. پس از جنگ جهانی اول نیز تلاش شد که در قالب معاهدات صلح از حقوق گروههای مذهبی، نژادی و زبانی تحت نظارت جامعه ملل حمایت به عمل آید و این در حالی بود که در میثاق جامعه ملل اشاره مستقیمی به حقوق اقلیتها نشده بود.

پس از جنگ دوم جهانی مرحله دیگری از توجه به حقوق بشر در سطح بین المللی آغاز گردید. این توجه نخست در منشور ملل متحد متجلی شد و سپس در قالب معاهدات و کنوانسیونهای متعدد از سوی ملتها مورد تایید مجدد قرار گرفت. موارد اصلی در همه این توافقات، جلوگیری از کشتار دسته جمعی، منع برده داری و رفع تبعیض نژادی بوده است. در کنار این مسئله باید اشاره کرد که حقوق بین الملل نیز پس از جنگ دوم جهانی روند فزاینده ای را در جهت تکامل پیموده و به سان حقوق داخلی به تناسب اوضاع و احوال اجتماعی تغییر یافته است. این تغییر در راستای تلاش برای به نظم در آوردن روابط بین المللی صورت پذیرفته و هدف عمده آن جایگزینی نظم با زور و هرج و مرج بوده است. قواعد حقوق بین الملل که آغاز تکوین آن به پیمان صلح و ستفالی در سال ۱۶۴۸ برمی گردد پس از جنگ دوم جهانی به تدریج تغییر ماهیت داد و جهانی گردید. دلیل این جهانی شدن علی الاصول مربوط به پیدایی دولتهای مستقل در سرزمینهای مستعمره، رقابت بلوک شرق و غرب و افزایش تعداد سازمانهای بین المللی بوده است. البته نباید تغییر ماهیت حقوق بین الملل را در این برهه جدی گرفت چرا که دول غیراروپایی در صدد بر نیامدند که طرحی نو در اندازند و نظامهای حقوقی جدیدی را پدید ریزی کنند بلکه تلاش عمده صرفاً آن بود که بعضی از اصول و قواعدی را که مغایر با منافع آنها بود اصلاح کنند.<sup>۴</sup>

پس از افول قدرتهای استعماری، کشورهای جهان سوم و بلوک کمونیستی به علت قرار داشتن در جبهه ای واحد تلاش داشتند تا از سازمانهای بین المللی در راه تامین منافع خود استفاده نمایند. در این میان مجمع عمومی سازمان ملل متحد نمونه بارزی است. اصل حق ملتها در تعیین سر نوشت خود، برابری نژادی، و طرح نظام جدید اقتصادی

بین الملل در این مجمع به تصویب رسید.

تحول عمده حقوق بین الملل در قرن بیستم به ویژه پس از تدوین منشور ملل متحد آن بوده است که دیگر تنها دولتها موضوع این حقوق تلقی نمی گردند بلکه افراد و بازیگران غیر دولتی نیز می توانند موضوع حقوق بین الملل باشند و از حقوق قابل استیفا در درون نظام بین الملل برخوردار باشند. از سوی دیگر در کنار این پدیده می توان به افزایش نهادها و سازمانهای بین المللی در سطح جهانی و اهلیت آنها برای برقراری روابط با دولتها و دیگر سازمانها و عقد معاهدات اشاره نمود.

به هر حال با نکات اشاره شده جامعه جهانی امروز دارای چهره ای کاملاً متفاوت از قرن گذشته است. امروزه تنها دولتهای اروپایی بازیگر عرصه حقوق بین الملل نیستند بلکه غالب دولتها و سازمانهای بین المللی در این عرصه نقش آفرینی می کنند. این در حالی است که تعداد دولتها به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یافته و به علت گسترش ارتباطات جهان به دهکده ای تبدیل شده است توجه خاصی نسبت به زندگی همه انسانها و مسائل محیط زیست پا گرفته است. در این جهت شاهدیم که حقوق بین الملل مانند حقوق داخلی از نظامهای جدیدتری برخوردار و هر چه نهادینه تر شده است. دیگر در حقوق بین الملل تنها دولتها مد نظر نیستند بلکه در راستای تحقق منافع کل بشریت و ملتها حرکت می شود.

تکوین هنجارهای بین المللی بر روند توسعه هنجارهای مشابه در سطح ملی تاثیر گذار بوده است. در این ارتباط هنجارهای بین المللی در رابطه با حقوق بشر که جداً کاربردی هستند اهمیت چشمگیری دارند. در این مورد به چند موضوع اشاره می شود:

نخست: هیچ ساز و کاری در حقوق بین الملل و همکاریهای بین دولی وجود ندارد که در قوانین اساسی کشورها دخالت و آنها را اصلاح نماید. آنچه امروزه در سطح بین المللی وجود دارد هنجارهایی قطعی هستند که به هیچ وجه نمی توان آنها را فسخ نمود. البته مفاد چنین هنجارها یا قوانینی کاملاً جای بحث دارد ولی آنچه قطعاً مورد نظر است حفظ حداقل شرایط زندگی، آزادی و امنیت اشخاص است که از اصول اساسی دموکراسیها به شمار می رود. به عبارت دیگر دولتها نمی توانند از چنین اجبارهایی شانه خالی کنند.<sup>۵</sup> مواد ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات بر حقوق قراردادهای بین دولی و سازمانهای بین المللی دلالت می کنند.

دوم: ابزارهای حقوق بشر در سطح بین المللی از دیدگاه حقوق بین الملل، محدودیتهای قابل توجهی را بر محتوای قانون اساسی کشورها، بخصوص آنها که از لحاظ حقوق بشر مورد سوال هستند تحمیل می کند. البته همانطور که اشاره رفت هیچ قانونی در حقوق بین المللی وجود ندارد که از دولتها بخواهد مستقیماً این هنجارهای بین المللی را به جای قوانین داخلی خود اجرا کنند. اگر چه تخطی از این هنجارها متضمن مسئولیت بین المللی است اما سرپیچی از قوانین

شورای امنیت باید در مورد مسائل مربوط به تهدید صلح یا اعمال تجاوز کارانه اقدام و در این رابطه توصیه‌هایی را مطرح کند و نهایتاً تصمیم بگیرد که چه تصمیمات و اعمالی بر اساس مواد ۴۱ و ۴۲ منشور در جهت صلح بین‌المللی اتخاذ شود. نحوه تصمیم‌گیری شورای امنیت در مورد لیبی، نقض حقوق بشر، بحرانها و فجایع بشری در یوگسلاوی سابق، لیبیا، سومالی، آنگولا، رواندا و هائیتی نشان دهنده آن است که «تهدید صلح» دارای تفسیر گسترده‌ای است و به منازعات میان دولتها محدود نمی‌شود. در این میان اجرای تحریم علیه رژیم هائیتی از همه جالب‌تر به نظر می‌رسد. در اجرای این تحریم گفته می‌شد اگر این رژیم نامشروع به حاکمیت خود ادامه دهد بحرانهای انسانی کماکان ادامه خواهد یافت. در میان اهداف اعلام شده این تحریم گفته شده بود که باید دولت منتسبی که تحت نظارت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۱ در انتخابات ملی به قدرت رسیده بود به قدرت باز گردد.<sup>۱۰</sup>

در قطعنامه ۹۴۰ (۳۱ ژوئیه ۱۹۹۴) شورای امنیت تا آنجا پیش رفت که اعضای سازمان را به تشکیل نیروهای چندملیتی فراخواند و از آنها خواست تا از هر وسیله ممکن برای بازگشت رژیم مشروع و اخراج دولت نظامی استفاده نمایند. شورا برای تشویق اعضای بی‌میل مانند چین، بر استثنایی بودن شرایط و ضرورت اتخاذ اقدام واحد تاکید نمود.<sup>۱۱</sup> البته نهایتاً با تشکیل نیروهای چندملیتی و حمایت نیرومند سیاسی و نظامی آمریکا راه برای بازگشت بدون خونریزی آریستید هموار شد. وی نهایتاً در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۴ به کشور بازگشت و محاصره سازمان ملل متحد نیز بر طرف گردید.

البته تردیدی نیست که نمی‌توان نتیجه گرفت شورای امنیت در موارد آینده از رفتار مشابهی متابعت خواهد نمود. از این گذشته احتمال استفاده از حق و تو در چنین مواردی بالاست. نمونه هائیتی در حقیقت نماینده تحول یک نظام تاریخی بر اساس حاکمیت دول به نظامی متغیر است که در آن حاکمیت کشورها مورد سؤال قرار گرفته است. در این راستا بسیاری از سازمانهای بین‌المللی به صدور بیانیه و توصیه و اصطلاحاً وضع «قوانین نرم» (soft laws) اکتفا می‌کنند. در کنار اینها به فعالیتهای نسبتاً گسترده‌ای نیز پرداخته می‌شود که طی آن دولتها تشویق می‌شوند تا قوانین اساسی و قضایی خود را توسعه دهند و به این وسیله جنبه دموکراتیک آنها را تقویت کنند و حکومت قانون و احترام به حقوق بشر را ترویج نمایند.

در مورد اروپای شرقی، سازمان ملل متحد، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا و اتحادیه اروپایی از طرق اشاره شده در بالا و در یک سیستم خدمات مشاوره‌ای به اجرای اهداف خود در زمینه حقوق بشر می‌پردازند. در این میان گرچه دولتها در پذیرش یا رد این مشاوره‌ها مختار گذاشته شده‌اند اما در کنار آن از فشارهای سیاسی، گفتگو و حربه‌های اقتصادی نیز استفاده می‌شود که همه این موارد می‌تواند نمونه‌هایی از نقض حاکمیت دولتها به صورت دو فاکتو به شمار آید.

داخلی محسوب نمی‌شود. از طرف دیگر دولتها می‌توانند از پیوستن به معاهدات جدید بین‌المللی در زمینه حقوق بشر اجتناب نمایند و حتی می‌توانند از معاهداتی که عضو بوده‌اند نیز خارج شوند. نهایتاً اینکه در معاهدات فعلی موجود در زمینه حقوق بشر مفرهای گوناگونی برای کشورها تدارک دیده شده است که نمونه آن امکان فسخ این قراردادها در مواقع اضطراری می‌باشد.<sup>۶</sup>

با این همه نکته قابل توجه این است که با افزایش فزاینده وابستگی متقابل کشورها و حرکت به سوی بازارهای جهانی و نقش فزاینده نهاد‌های بین‌المللی، سرپیچی از معاهدات کم‌کم رنگ می‌بازد.<sup>۷</sup> همانطور که اشاره رفت دولتها از معاهدات بین‌المللی در زمینه حقوق بشر کناره‌گیری نمی‌کنند و حتی شاهد روند فزاینده الحاق آرام برخی از کشورها هستیم. کنوانسیونهای معروف و مشهور در زمینه حقوق بشر از حمایت بیش از دو سوم دولتهای جهان بهره‌مند هستند. ده معاهده مهم در زمینه حقوق بشر در سطح بین‌المللی عبارتند از:

۱. کنوانسیون ۱۹۴۹ وین در مورد حمایت از قربانیان جنگ با ۱۸۵ عضو.

۲. کنوانسیون ۱۹۸۹ حقوق کودکان با ۱۵۲ عضو.

۳. کنوانسیون بین‌المللی ۱۹۶۵ در مورد برچیدن همه اشکال تبعیض نژادی با ۱۳۷ عضو.

۴. کنوانسیون شماره ۲۹ سازمان بین‌المللی کار در باره اجبار کار در سال ۱۹۳۲ با ۱۳۵ عضو.

۵. کنوانسیون سال ۱۹۷۹ مربوط به امحای همه اشکال تبعیض نسبت به زنان با ۱۳۰ عضو.

۶. پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون ژنو در سال ۱۹۴۹ دارای ۱۳۰ عضو.

۷. میثاق بین‌المللی سال ۱۹۶۶ در مورد حقوق فرهنگی، سیاسی، اقتصادی با ۱۲۷ عضو.

۸. میثاق بین‌المللی سال ۱۹۶۶ در مورد حقوق مدنی و سیاسی دارای ۱۲۵ عضو.

۹. کنوانسیون ۱۹۴۹ سازمان بین‌المللی کار در خصوص استفاده از اصول حقوقی در مورد سازمان بخشیدن به چانه‌زنی دسته‌جمعی با ۱۲۲ عضو.

۱۰. کنوانسیون ۱۹۵۱ در مورد موقعیت پناهندگان دارای ۱۲۱ عضو.<sup>۸</sup>

پدیده مشابه در کنار عدم تمایل دولتها به کناره‌گیری از سازمانهای بین‌المللی این است که آنان حتی از کارگزارهای تخصصی ملل متحد خارج نشده و اگر خارج شده‌اند این خروج موقتی بوده و بندرت اتفاق افتاده است.<sup>۹</sup> البته باید اذعان نمود که قابل اجرا بودن معاهدات و موافقتنامه‌ها متکی به رضایت دولتهاست و قدرت شورای امنیت نیز در این مورد جای بحث و مناقشه دارد. بر اساس ماده ۳۹ منشور ملل متحد،

همچنین ایجاد محدودیتهای دائمی بر حق حاکمیت دول عضو اتحادیه اروپایی در مسیر همگرایی سیاسی، اقتصادی و حقوقی می تواند به ایجاد یک دولت فدرالی جدید منتهی شود.

در قضایای مورد علاقه دولتها از آنجا که آنها دارای منافع متقابلند معمولاً از خود واکنش نشان می دهند و دعوی خود را به دادگاههای بین المللی می کشند اما معمولاً این پدیده در مورد حقوق بشر مصداق ندارد. دولتها در موارد بسیاری حتی اگر دولت همسایه شان به قتل و کشتار بپردازد سکوت پیشه می کنند چرا که نفعی در دخالت نمی بینند. به همین دلیل بسیار بندرت شاهد طرح دعوی حقوق بشر در دادگاههای بین المللی هستیم.

با وجود این، حقوق بشر نیز به آرامی و بتدریج در سطح مسائل قضایی بین المللی قرار می گیرد. آشکارترین موارد در این راستا، دادگاه اروپایی و آمریکایی حقوق بشر است. این دادگاهها به تصمیمات اجباری روی آورده اند و حتی پرداخت غرامت نیز در آنها پیش بینی شده است. در این میان کمیته حقوق بشر که در چارچوب میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی عمل می کند با وجودی که فاقد موقعیت قضایی است بطور فزاینده ای به صورت یک سیستم قضایی عمل می نمایند. همچنین در سطح بین المللی تلاش می شود تا گروههایی تخصصی بوجود آیند که دارای نقش راهنما باشند. به عنوان نمونه شورای امنیت دو دادگاه ویژه برای یوگسلاوی و رواندا تشکیل داد.<sup>۱۲</sup>

بازرسی در محل نیز از موارد رایج در مورد کنترل تسلیحات است که از نمونه های نقض حاکمیت دولتها تلقی می گردد. ترتیبات مشابهی در مورد حقوق بشر و مداخلات بشر دوستانه به وجود آمده است. از موارد آن کمیته های به وجود آمده در چارچوب کنوانسیون اروپایی شکنجه می باشد. بر اساس این کنوانسیون گروههای ناظر می توانند همه مکانهای مشکوک در دولتهای عضو را مورد بررسی قرار دهند. ضمناً گروههای بازرسی کننده سازمان همکاری و امنیت اروپا می توانند در موارد استثنایی وارد خاک کشور دیگر شده و موارد مشکوک را مورد بازرسی قرار دهند. سازمان ملل متحد و این سازمان در زمینه های مشابه به همکاری می پردازند.

با این همه ممکن است دولتها و شبه دولتها از همکاری با این گروهها سر باز زنند که در این صورت سازمان ملل متحد می تواند به تحریم اقتصادی و نظامی آنان دست یازد و عملاً در مورد عراق، یوگسلاوی سابق، لیبی، لیبیا، سومالی، هائیتی، آنگولا، رواندا، و همچنین رودزیا و آفریقای جنوبی چنین کرده است.

البته واقعیت انکارناپذیر مسائل بین المللی این است که علی الاصول سازمان ملل متحد بیشتر بازپچه ای در دست قدرتهای بزرگ است. بسیاری از تحلیلگران و مفسران مسائل بین المللی معتقدند که در مورد حمله عراق به کویت و در بحران سومالی، سازمان ملل متحد تنها بازپچه دست آمریکا بوده است. مشکل دیگر این است که سازمان مزبور فاقد

نیروی نظامی قوی و دائمی است که بتواند در مواقع بحرانی از آنها استفاده نماید. اگر این گفته توماس هابس درست باشد که برای اعتبار بخشیدن به معاهدات بین المللی «شمشیر» لازم است باید گفت که حقوق بین الملل برای نیل به اهداف خود به حمایت نظامی دسته جمعی نیازمند است.<sup>۱۳</sup>

از سوی دیگر در سطح جهانی به خصوص با قبول این اندیشه که دموکراسیها به جنگ یکدیگر نمی روند احترام به حقوق بشر از جمله رعایت آزادی و احترام به دموکراسی بطور فزاینده ای جهت تامین بازار جهانی و محیط آرام سیاسی برای همه بازیگران بین المللی در حال پا گرفتن است.<sup>۱۴</sup> گسترش تحصیلات و فرهنگ مشترک جهانی هم به بین المللی شدن ارزشهای حقوق بشر کمک می کند. اکنون در بسیاری از کشورها، دولتها برنامه های خاص آموزشی برای تعلیم قضات و کارمندان مربوط تدارک می بینند. روند امور به گونه ای است که به دولتها تفهیم شود «حاصل چندان» در جنگ و نقض حقوق بشر وجود ندارد و «حماسه و پیروزی» هر چه بیشتر در پیشرفتهای اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی تحقق خواهد یافت.

### کمرنگ شدن حاکمیت دولتها

شاید حاکمیت از مهم ترین مفاهیم مطرح در حقوق بین الملل باشد. حاکمیت مفهومی بسیار قدیمی است که از ابتدای تشکیل جوامع بشری وجود داشته است. از آنجا که پس از صلح و ستفالی تا اواخر قرن نوزدهم، نظام بین المللی صرفاً نظامی اروپایی بود، مفهوم حاکمیت نیز برای به نظم در آوردن روابط میان دول اروپایی به کار گرفته می شد. اما روابط بین اروپا و سایر دول غالباً مبنای استعماری داشت و بر همین مبنای در آسیا و آفریقا حاکمیت رهبران بومی انکار می شد. با سربر آوردن قدرتهای غیراروپایی در عصر روابط بین الملل و با به استقلال رسیدن دولتهای جهان سوم در قرن بیستم حقوق بین الملل ماهیتی جهانی یافت و حاکمیت آنان در سطح بین المللی به رسمیت شناخته شد. امروزه به نظر می رسد حاکمیت دولتها به وسیله منشور ملل متحد و مجموعه ای از موافقتنامه های چندجانبه محدود شده باشد.

مسائلی که در گذشته به عنوان امور داخلی و در حیطه حاکمیت دولتها قرار داشت اینک جنبه «بین المللی» پیدا نموده است. در حقیقت ما با مفهوم جدیدی از حاکمیت روبرو هستیم که نسبت به گذشته تعدیل شده است. پطروس غالی دبیر کل سابق سازمان ملل در گزارش ژانویه ۱۹۹۲ به شورای امنیت می نویسد که «احترام به حاکمیت... برای هر گونه پیشرفت مشترک بین المللی امری حیاتی است اما زمان حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است و نظریه آن نیز هیچگاه با واقعیت منطبق نبوده است».<sup>۱۵</sup> به عبارت دیگر امروزه روابط بین الملل دارای چهره متفاوتی نسبت به گذشته است. روند تحولات در جهان امروز به گونه ای است که باید تفاسیر جدیدی از مسئله حاکمیت به عمل آورد. قطعاً تعریف گذشته از حاکمیت ملی که بر اساس آن هر دولت بر محدوده

دارد که حتی شامل مذاکره، تشکیل کمیسیون تحقیق یا هر گونه رسیدگی نیز می‌شود. عده‌ای دیگر آن را صرفاً مداخله‌ای دانسته‌اند که با تهدید یا توسل به زور همراه باشد. نکته‌ای که بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید این است که چه اموری در صلاحیت داخلی (internal jurisdiction) دولتها می‌باشد. صلاحیت داخلی امری نسبی و مفهومی انعطاف‌پذیر است. منشور نیز برای مشخص ساختن تعریف این مفهوم معیار خاصی ارائه نمی‌کند. پس می‌توان ادعا نمود که در این مورد خط تفکیک میان موضوعات داخلی و بین‌المللی مبهم است.

در این رابطه شاید بتوان چند معیار مانند نقض حقوق بین‌الملل، تجاوز به حقوق دولتهای دیگر، تهدید صلح بین‌المللی را به عنوان موضوعاتی که در خارج از صلاحیت داخلی دولتهاست یادآور شد. این موارد را بوضوح می‌توان خارج از صلاحیت داخلی دولتها تلقی کرد. از مصادیق عملی این موضوعات می‌توان به دخالت سازمان ملل متحد برای پایان بخشیدن به رژیم تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی و تحمیل تحریمها علیه دولت رودزیا اشاره نمود.

با توجه به مطالب اشاره شده در بالا اصل عدم مداخله بر اصل حاکمیت دولتها بنا شده که در طول دهه‌های مختلف بر حقوق بین‌الملل حاکم بوده است. اما با ایجاد تغییر در مفهوم حاکمیت این اصل نیز تحول یافته است. از مواردی که در تحول این مفهوم موثر بوده است گسترش همکاریهای بین‌المللی و گسترش قواعد آمره در حقوق بین‌الملل می‌باشد. همه این موارد به نوبه خود در تعدیل اصل عدم مداخله بسیار موثر بوده‌اند. فراتر از قواعد مبتنی بر معاهده، قواعد و قوانینی وجود دارند که برای تمام جامعه جهانی الزام آور به نظر می‌آیند. با اهمیت یافتن روزافزون قواعد آمره و قرار گرفتن موضوعاتی مانند عدم تبعیض نژادی و نسل کشی در چنبره آن، اصل عدم مداخله هر چه کمرنگ تر شده است. دولتها در جامعه جهانی نمی‌توانند با استناد بر اصل عدم مداخله دست به هر اقدامی که می‌خواهند بزنند. به عبارت دیگر اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها نمی‌تواند توجیه کننده رفتار ناپسند آنها در نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر باشد.<sup>۷</sup> (نمودار شماره ۲)

جغرافیایی خاصی حاکمیت «مطلق» داشت در حال تغییر است و بر اساس تغییرات جدید و در ظروف زمانی و مکانی خاص، سازمان ملل متحد می‌تواند در امور دولتهای دیگر مداخله نماید<sup>۱۴</sup>

## اصل عدم مداخله

اما با توجه به اصول مندرج در ماده دوم منشور (بندهای ۲ و ۷)، نمی‌توان به راحتی و با قطعیت تمام در مورد این مسئله تصمیم گرفت. حتی آن دسته از دولتهایی که از اقدامات شورای امنیت در اوضاع ویژه‌ای حمایت نموده‌اند اگر چنین مداخله‌ای در امور داخلی آنان صورت می‌گرفت جای تردید نبود که برایشان قابل قبول نمی‌بود. این احساس بیشتر در کشورهای جهان سوم وجود دارد. اما در کنار همه این مسائل آنچه قطعی به نظر می‌رسد این است که امروزه نمی‌توان مفهوم حاکمیت را مانند گذشته بسط داد. بویژه این موضوع را می‌توان در بین‌المللی شدن بسیاری از مسائل داخلی، بویژه حقوق بشر و کمرنگ شدن اصل عدم مداخله دید.

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد آمده است. در این بند آمده است «هیچیک از مقررات مندرج در این منشور به ملل متحد اجازه نمی‌دهد در اموری که اساساً در صلاحیت داخلی دولتها می‌باشد مداخله نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که این قبیل امور را برای حل و فصل اختلافات تابع مقررات این منشور قرار دهند. لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه‌ای وارد نخواهد کرد.»

این اصل در موارد متعددی مانند قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی ملل متحد و کنفرانسهای جنبش عدم تعهد و نیز موافقت‌نامه‌های مختلف مورد تاکید قرار گرفته است. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در قضیه تنگه کورفو و نیکاراگوئه در تایید و در حقیقت تثبیت مجدد این اصل رای داده است. بنابراین می‌توان گفت که اصل عدم مداخله در امور داخلی دولتها اصلی بنیادین در حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولتها می‌باشد. این اصل اساسی دولتها را از دخالت در امور داخلی یکدیگر منع می‌کند اما مسئله مبهم در این میان عدم ارائه تعریف دقیقی از مداخله است. بر اساس برخی از تعاریف، مداخله مفهوم بسیار گسترده‌ای

## نمودار شماره ۲: تعدیل در اصل حاکمیت دولتها و نقش آن در پررنگ شدن فعالیت‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر





## بین‌المللی شدن مفهوم حقوق بشر

پایان جنگ دوم جهانی نقطه عطفی در بین‌المللی شدن حقوق بشر محسوب می‌شود. البته پیش از سال ۱۹۴۵ هم در معاهداتی، حقوق انسانها در سطح جهانی مطرح گردیده بود اما پس از آن با جدیت هر چه بیشتری دنبال شد. حقوق بشر ابتدا در منشور ملل متحد و سپس در بیانیه‌ها و کنفرانسهای گوناگون منطقه‌ای و جهانی به عنوان موضوعی غیر قابل تردید و بین‌المللی به رسمیت شناخته شد. اینگونه بود که در سال ۱۹۴۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به تصویب رسانید. در تحوّل دیگر در سال ۱۹۶۰ این مجمع اعلامیه «اعطای استقلال به کشورها و مردم زیر سلطه استعمار» را به تصویب رساند.

اما حقوق وقتی کارایی دارد که به اجرا گذاشته شود. بدون شک حقوق بین‌الملل نیز از این اصل کلی مستثنی نیست. برای اجرای مضامین موجود در منشور در مورد حقوق بشر، جامعه جهانی به همکاری و صمیمیتی متقابل نیاز دارد. این در حالی است که در بسیاری از موارد دولت‌های ملی مدعی داشتن صلاحیت کامل بر اتباع خود هستند و معتقدند خود می‌توانند حقوق بین‌الملل را اجرا کنند. اما بدون شک موارد بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل نیازمند همکاری جدی‌تر جامعه جهانی است. قواعد حقوق بین‌الملل در رابطه با حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی خصوصاً آنها که در ارتباط مستقیم با دولتهاست در شمار این موضوعات به شمار می‌روند. به نظر می‌رسد حقوق بین‌الملل در اغلب موارد توانسته است دولتها را متعهد به رعایت موازین حداقل حقوق بشر در قلمرو صلاحیت خود بنماید. دیگر نقض حقوق بشر توسط دولتها امری بدیهی و ساده محسوب نمی‌شود و جامعه جهانی در قبال کشتار اقلیتهای نژادی یا مذهبی در سرزمین يك دولت مشخص احساس تکلیف مشترکی دارد.

عده‌ای از این هم فراتر رفته و معتقدند که حقوق بشر بر پایه حقوق عرفی بین‌المللی قرار دارد و حتی در صورت عدم الحاق دولتها به کنوانسیونهای بین‌المللی مربوط به حقوق بشر، قواعد آن برای آنها الزام‌آور است. این عده در تأیید نظر خود به اقتباس قوانین اساسی دولتهای مختلف از بیانیه‌های جهانی حقوق بشر استناد می‌کنند. از سوی دیگر گفته می‌شود با توجه به تعداد قابل ملاحظه قطعنامه‌ها و کنوانسیونهای منطقه‌ای و بین‌المللی حقوق بشر و تعهدات دول در این رابطه، اصول حقوق بشر خصوصیت اصول آمره

را احراز کرده است.

سازمان ملل متحد بیش از هشتاد میثاق، کنوانسیون و معاهده را ثبت نموده که در رأس آنها منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار دارد. سازمان ملل برای نظارت و هدایت عملکرد دول عضو سازوکارهایی همچون نظارت بر رعایت معاهدات، گزارشهای ادواری به کمیته حقوق بشر، بررسی شکایات ارائه شده از سوی افراد، ایجاد کمیته‌های محو تبعیض نژادی، محو تبعیض علیه زنان، کمیته محو شکنجه، انتصاب گزارشگران و گروههای تحقیق را به وجود آورده است.

اگر چه بین معیارهای تعیین شده توسط سازمان در ارتباط با حقوق بشر و فرهنگهای منطقه‌ای و مذهبی تضادهایی وجود دارد اما بدون تردید همه آنچه امروزه به عنوان حقوق بشر تلقی می‌شود به طور کامل «غربی» نیست. احترام به حقوق کودکان و کارگران مورد قبول اغلب کشورهای دنیاست. آنچه در مورد حقوق بشر برای کشورهای در حال توسعه مسئله برانگیز است و باید در باره آن بحث بیشتری شود آن است که رفتارهای تبعیض گونه و نامناسبی از طرف قدرتهای بزرگ غربی در باره پدیده حقوق بشر صورت می‌گیرد. در بسیاری از موارد بررسیهای مربوط به حقوق بشر تحت الشعاع مسائل سیاسی قرار می‌گیرد. و در موارد بی شماری نقض حقوق بشر در قلمرو دولتهایی که با دول غربی روابط نزدیک دارند نادیده انگاشته می‌شود.

جای هیچگونه تردید نیست که کماکان دولتهای مستقل و حاکم نقش بسیار مهمی در خلق، تفسیر و اجرای قوانین و سیاستها دارند. با توجه به شرایط فعلی حاکم بر حقوق و روابط بین‌الملل نمی‌توان ادعا نمود که عمر دولتهای ملی به پایان رسیده است. حتی می‌توان گفت تقویت ارزشهای ملی و بین‌المللی موجود در حقوق بشر می‌تواند به نوبه خود باعث تقویت و مشروعیت دولتها شود. بی تردید در آستانه قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی، ارزشها، حقوق و سیاست باید خود را با واقعتهای جدیدی منطبق سازند و در مجموعه موضوعات حقوق بشر باید تلاش جدی برای ترسیم الگوهای مربوط به «عدالت جهانی» صورت پذیرد.

### یادداشت‌ها

1. UN General Assembly Resolution 217 A (III) of December 1948.
۲. در منابع غربی حقوق بین‌الملل عمومی همواره به حقوق بشر به عنوان امری درجه دو نگریسته شده است. برای نمونه در یک منبع معروف از مجموع ۱۱۲۲

۸. در توضیح این معاهدات مراجعه شود به:

**Human Rights Law Journal** , 15 (1994) PP.56-64.

۹. به عنوان نمونه در سال ۱۹۶۵، اندونزی اعلام کرد که قصد دارد از سازمان ملل خارج شود اما سال بعد این مسئله به عنوان غیاب موقتی تفسیر و گفته شد که لازم نیست مراحل عضو شدن مجدداً طی شود. اعتبار نامه آفریقای جنوبی در سال ۱۹۷۵ بوسیله مجمع عمومی لغو شد اما این کشور هرگز از سازمان ملل کناره‌گیری نکرد. در مورد آزانه‌های تخصصی به عنوان نمونه می‌توان به سازمان جهانی کار اشاره نمود که شاهد ۴ کناره‌گیری بوده اما همه این موارد موقتی بوده است. در این مورد مراجعه شود به:

B. Browns , **The United Nations** (Helsinki: Annales Academiae Scientiarum Fennicae , 1990) pp.149-52, PP. 279-330

۱۰. قطعنامه‌های شورای امنیت در موردهائیتی عبارتند از:

۹۰۵ (۱۹۹۴) و ۸۶۷ (۱۹۹۳) و ۸۴۱ (۱۹۹۳) و ۸۶۱ (۱۹۹۳) و ۸۶۲ (۱۹۹۳) و ۸۷۵ (۱۹۹۳) و ۹۴۴ (۱۹۹۴) و ۹۴۰ (۱۹۹۴) و ۹۳۰ (۱۹۹۴) و ۹۱۷ (۱۹۹۴)

۱۱. در مورد تاریخچه این قضیه مراجعه شود به:

T. Franck, "The Emerging Right to Democratic Governance", **American Journal of International Law**, 86 (1992), PP. 46-91.

۱۲. در مورد یوگسلاوی مراجعه شود به:

T. Meron, "War Crimes in Yugoslavia and Human Rights, The Development of International Law," **American Journal of International Law**, 88 (1994), pp. 78-87.  
13. Hobbes, Leviathan. P. 223.

۱۴. در مورد این مطلب مراجعه شود به:

N.P. Gleditsh, Democracy and Peace: Good News for Human Rights Advocates, in D. Gomien (ed.) **Broadening Frontiers of Human Rights**.

15. Boutros - Boutros - Ghali, **An Agenda for Peace**, UN 1992, Security Council s/2411

۱۶. در مورد مداخله و حقوق بین‌الملل مراجعه شود به:

Rosalyn Higgins, "Intervention and International Law", in Hedly Bull, ed., **Intervention in World Politics**, (New York: Oxford University Press, 1986).

۱۷. در این زمینه مراجعه شود به:

Fernand Teson, **Humanitarian Intervention**, (New York, Transnational Publisher, 1988).

صفحه تنها ۲۰ صفحه یعنی کمتر از دو درصد از حجم کتاب به حقوق بشر اختصاص یافته است. در منبع دیگری ۱۰ صفحه از مجموع ۵۹۷ صفحه یعنی کمتر از دو درصد تحت عنوان «حقوق بشر و آزادیهای اساسی» به حقوق بشر اختصاص یافته است. در نمونه دیگر ۵۰ صفحه از ۷۴۸ صفحه به حقوق بشر تحت عنوان «حمایت اشخاص و گروهها از حقوق بشر» اختصاص یافته است. در رشته علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، حتی کمتر از رشته حقوق به این مسئله اهمیت داده شده و کمتر مورد توجه قرار گرفته است. کتابهای ذکر شده به ترتیب عبارتند از:

D. P. , O' Connell, **International Law** (London: Stevens, 2nd ed., 1970)

I. A. Sheares, **Starke's International Law**, (London: Butter Worths, 11th. ed. , 1994)

I. Brown Lie , **Principles of Public International Law**, (Oxford University Press 4th ed., 1990)

۳. در باره رابطه میان حاکمیت و نظریه لیبرالی مراجعه شود به:

M. Koshenniemi, **From Apology to Utopia: The Structure of International Legal Argument** (Helsinki: Finnish Legal, Lawyer's, 1984) pp. 57 - 74, cf, Vincent, **Human Rights. and International Relation**, pp. 113 - 8, who speaks about "the morality of states"

۴. در این زمینه مراجعه شود به:

D. Held , **Democracy and The International Order** (London, Institute of Public Policy Research, 1993).

۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:

L.Hanni Kainnen , **Peremptory Norms (Jus Cogens) in International Law : Historical Development , Criteria , Peresent Status** , (Helsinki : Finish Lawyers , 1988)

۶. در زمینه نحوه فسخ قراردادها نگاه کنید به:

A. Rosas , "Public Emergency Regimes, A Comparison" in D.Gomein (ed.) , **Broadening The Frontiers of Human Rights : Essays in Honour of Asbjorn Eide** (Oslo: Scandinavian University Press , 1993)pp. 165-99

۷. در مورد مسئله حاکمیت دول و کمرنگ شدن آن منبع زیر مناسب است:

J. A. Cammilleri and J. Falk , **The End of Sovereignty? The Politics of a Shrinking and Fragmented World** (Aldershot: Edward Elgar , 1992)